

در مورد "بحران مارکسیزم"

در روزگار خوش گذشته، یعنی زمانی که مردمان به بحران مارکسیزم اشاره می کردند، هدفشان یکی از پیش نهاده‌های خاص مارکس بود که ظاهراً از آزمون بیرون نیامده بود؛ نظریه "حادث شدن مبارزه طبقاتی"، یا نظریه به اصطلاح "بینوایی سرمایه داری" و یا نظریه به اصطلاح "سقوط فاجعه آمیز" آن. این سه نکته اساسی آماج حملات انتقادی بورژواها و اصلاح طلبان بوده‌اند. اما امروز دیگر ورود به بحث در این موارد کار ساده‌ای نیست. دیگر چه کسی جرأت آن را دارد که بخواهد ثابت کند امروزه تضادهای اجتماعی حادث نشده و در حال مرتفع شدنند؟ اکنون، حتی در ایالات متحده آمریکا، آقای "آیکز"، وزیر امور داخله، و دیگر بزرگان حکومت مجبورند که در سخنان خویش آشکارا به "شصت خانواده" ای اشاره کنند که زمام کلیه امور اقتصادی این کشور را در دست دارند. از سوی دیگر، شماره بیکاران این کشور بین ده میلیون در سال‌های رونق اقتصادی، و بیست میلیون در سالیان بحران اقتصادی، در نوسان است. بدین سان سطوری از کتاب سرمایه، که مارکس در آن‌ها از قطبی

شدن جامعه سرمایه داری، یعنی تکثر سرمایه در یک قطب و تجمع فقر در قطبی دیگر، سخن می گوید، آری همان سطور که آن را "عوام فریبی" می خواندند، اکنون به تصویر دقیقی از واقعیت تبدیل شده‌اند.

امروزه تصور قدیمی ی سوسیال دموکرات ها از رشد آرام و عمومی رفاه، فرهنگ، صلح و آزادی، لطمه ای سخت و تعمیر ناپذیر دیده است. در سرآغاز کار، و در گوهر، این تصور ورشکسته سوسیال دموکراسی چیزی جز کوشش برای انطباق افکار لیبرالیسم بر شرایط زندگی ی طبقه کارگر نبود. همه این نظریه ها و روش ها در عصر انقلاب صنعتی ریشه داشتند؛ در عصر تجارت و رقابت آزاد، یعنی در گذشته ای دور که در آن سرمایه داری هنوز و نسبتاً نظامی مترقی محسوب می شد. اما سرمایه داری ی امروز نظامی ارتجاعی است. دردهای آن را نمی توان مداوا کرد. باید از صفحه روزگار زدوده شود.

اکنون کمتر آدم کله خشکی وجود دارد که برآستی باور داشته باشد که رژیم مبتنی بر قانون گذاری ی پارلمانی می تواند از حاد شدن دهشت ناک تضادهای اجتماعی جلوگیری کند. بدین سان صحت نظرات مارکس در همه-بله، همه جزئیات تحلیلی، و نیز در پیش تشخیصش از "فاجعه" اثبات شده است. پس اکنون دیگر "بحران مارکسیزم" به چه امری مربوط است؟ منتقدین امروزی دیگر حتی زحمت پرداختن درست به صورت مسأله را هم به خود نمی دهند.

اما در صفحات تاریخ ثبت خواهد شد که سرمایه داری، در یک دوران تاریخی ی بلند، و پیش از آن که به گور تاریخی ی خود سپرده شود، برای نجات خویشتن از هلاک، دست به تلاشی عظیم زد. بورژوازی خواستار

مرگ نیست و همه نیروی را که از گذشته به ارث برده است به انفجار خشونت باری از ارتجاع مبدل می‌سازد. و این درست همان دوره‌ای است که ما در آن به سر می‌بریم.

قدرت نه تنها فاتح می‌شود، بلکه، با روش خاص خود، می‌تواند اشخاص را "مجاب" هم بکند. و، در نتیجه، شروع انفجار ارتجاعی نه تنها احزاب را از هم می‌پاشد بلکه مردمان را نیز اخلاقاً به سوی تلاشی می‌برد. اکنون بسیاری از آقایان رادیکال قلب‌هاشان را در کفش‌هاشان پنهان کرده‌اند. آنان ترس خود را، که ناشی از رویارویی با ارتجاع است، به زبان انتقادهای عمومی و مرگ ناپذیر ترجمه می‌کنند: "باید جانی از نظریه‌ها و روش‌ها غلط باشد!"، "مارکس در اشتباه بود..."، "ننین از دیدن این نکته غافل ماند که... و برخی‌ها حتی از این هم پیشتر می‌روند: "روش انقلابی و رشک‌ستگی‌ی خود را نشان داده است..."، "انقلاب اکتبر به پیدایش وحشیانه‌ترین نوع دیکتاتوری دیوان‌سالارانه انجامیده است...". انقلاب کبیر فرانسه نیز بر رژیم سلطنتی نقطه پایان نهاد. یعنی، کلاً می‌توان گفت که هستی به صورت کاملی آفریده نشده است؛ جوانی به پیری می‌انجامد، تولد به مرگ، "و هر آن‌چه به دنیا می‌آید محکوم به زوال است." این آقایان به راحتی‌ی شگفت‌آوری فراموش می‌کنند که انسان، در گذار از زندگی در شرایطی میمون‌وار به سوی جامعه‌ای هم‌آهنگ، راه خود را بدون داشتن هیچ چراغ راهنمایی گشوده است؛ فراموش می‌کنند که وظیفه‌ای دشوار بر عهده انسان است و در هر یک یا دو قدمی که به سوی پیش‌فرا می‌نهد، نیم‌قدمی، و حتی گاه دو قدمی به سوی پس‌بر می‌گردد. آنان فراموش می‌کنند که راه از خارزار پوشیده است و هیچ‌کس روشی

رمزآمیز اختراع نکرده، و نمی توانسته اختراع کند، که به مدد آن صعود بی وقفه بر بالا روی تاریخ ممکن باشد. متأسفانه باید گفت که وقتی انسان در مرحله فرگشت آفرینش بود، و به هنگامی که شرایط رشد او شکل می گرفتند، از آقایان خردگرا دعوت به عمل نیامده بود. به هر حال، کلاً باید گفت که ضایعه تعمیر پذیر نیست ...

بیانید، به خاطر ادامه بحث هم که شده، بپذیریم که همه ی انقلاب‌های گذشته تاریخ و حتی، اگر خوش می دارید، همه ی تاریخ کلاً زنجیره‌ای از اشتباه بیش نبوده است. اما با واقعیات کنونی چه باید کرد؟ با ارتش عظیم بیکاران دانمی؟ با دهقانان فقر زده؟ با سقوط عمومی ی همه سطوح زندگی ی اقتصادی؟ با جنگی که بزودی از راه خواهد رسید؟ آقایان عقلای شکاک به ما قول داده اند که، روزی در آینده، فهرستی از همه پوست موزهائی که پای همه جنبش های بزرگ انقلابی ی گذشته بر آن ها سریده است فراهم آورند. اما آیا این آقایان می توانند به ما بگویند که اکنون، هم اکنون، چه باید کرد؟

ما بیهوده در انتظار پاسخیم. خردگرایان، ترسیده در برابر ارتجاع، به خلع سلاح خویش مشغولند، تفکر علمی-اجتماعی را طرد می نمایند، و خویشتن را از حقوق نسبت به هرگونه انتقام گیری انقلابی در آینده محروم می سازند. با این همه باید دانست که شرایط آماده ساز موج کنونی ی ارتجاع خود به شدت بی ثبات، متضاد و زودگذرند و زمینه را برای حمله جدیدی از جانب پرولتاریا آماده می سازند. رهبری ی این حمله حتماً از آن کسانی خواهد بود که اکنون از جانب خردگرایان به عنوان "دگماتیست" و "سکتاریست" نام برده می شوند، چرا که این دگماتیست ها و سکتاریست ها، تا زمانی که

هیچ کس، مطلقاً هیچ کس، میسر چیزی متعالی تر از روش علمی نباشد، از کنار نهادن این روش خودداری خواهند ورزید.

لئون تروتسکی

۷ مارس ۱۹۳۹

ترجمه ی: رسول نوری

منبع: نوشته های لئون تروتسکی، (۳۹-۱۹۳۸)، ص ۶-۲۰۴، انگلیسی،

پاتفایندر پرس

اولین چاپ فارسی: «دیدگاه سوسیالیزم انقلابی»، شماره ۲، فوریه ۱۹۹۵،

ص. ۳۹-۳۷

بازنویس: روبرت هاکوپیان

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.nashr.de>

ایمل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴